

# مباحث لسانی

## کلمه

### نگارش آقای قزوادی

مبدأ و مرجع کلیه شعب زبان که دستور هم جزو آنهاست کلمه میباشد و آن مشتق از «کلم» عربی است بمعنی خستن (جراحت وارد کردن) آمده و این انتقال از معنای حقیقی بمجازی از این روست که همچنانکه از وارد کردن جراحت طرف متأثر میشود از کلمه و کلام نیز تحت تأثیر درمیآید و انفعالی در قوای معنوی او رخ میدهد. در مقابل «کلمه» در فارسی لغت «واژه - واژه» داریم چنانکه دیگران هم در زبان خود دارند (Mol فرانسه - word انگلیسی - Slovo روسی و غیره).

با آنکه کلمه هسته زبان و شالوده آن میباشد و بایستی تعریفی صریح و قطعی از آن در دست باشد لیکن تا کنون يك تعريف مسلم که همه آن را قبول داشته و کسی از عامای علم زبان لااقل بقسمتی از آن تعريف اعتراض نکرده باشد در دست مانیت (و اگر هم باشد بنظر نگارنده نرسیده و تمنی دارد قارئین محترم اگر دیده باشند بنگارند) با این همه کلمه اهمیت خود را که پایه و اساس زبان باشد از دست نمی دهد زیرا نبودن يك تعريف جامع از آن دليل بر عدم وضوح و بدیهی نبودن آن نمیشود چنانکه مبادی يك قسمت مهم از ریاضیات نیز قابل تعريف نبوده و در عین حال پایه و اساس می باشند پس آنچه را در این مقاله ذکر می کنیم تعريف مطلق از کلمه نبوده و قابل بحث است و با این همه ایراد آن از فایده خالی نخواهد بود.

### کلمه از نظر روان شناسی - انسان بواسطه وقایع و حالات خارجی و درونی

متأثر میشود و تأثیرات بوسیله ادراک خارجی و داخلی باو رسیده در مقابل تأثیر احساس و انفعال پیدا میکند مثلاً کسی در آفتاب راه میرود در او احساس «گرمی» پیدا میشود یا آنکه مرگ شخصی نزدیک را بیاد میآورد قرین غم و اندوه میگردد و در نتیجه تصویری در ذهن او پیدا میشود و چون تصور پیدا شد کلمه متناسب را که بمنزله قالب آن معنی باشد پیدا کرده تصور خود را معین و مفهوم میسازد. این است که می بینیم اطفال و بعضی اشخاص گاهی با خود حرف

میزنند زیرا فکر خود را که عبارت از تصورات باشد و با کلمات صورت مشخص و معین را دارا شده بر زبان ظاهر و جاری میکنند و اراده عدم اظهار آن کلمات را ندارند در صورتی که ماهمان تصورات و کلمات ذهنی را داشته و در صورت عدم لزوم اظهار خاموشیم، اما اطفال و پاره اشخاص بواسطه ضعف اراده قوه ضبط کلام و عدم اظهار آن را ندارند.

حال اگر تصویری پیدا شد و در مقابل آن کلمه در ذهن عرض وجود نکر دان تصور غیر صریح و غیر مشخص و از خاطر محو میشود. پس کلمه در مقابل سر باز تصور بمنزله سنگری است. مادام که تصورات مانند سر بازها وارد سنگرهای کلمات نشده باشند پابرجا نتوانند شد و متزلزل و غیر ثابت خواهند بود.

### کلمه از نظر علم وظائف الاعضاء - چون تصورات بواسطه کلمه در ذهن صریح

وقطعی و ثابت شد در صورتیکه بخواهیم آن را اظهار کنیم متوسل باراده میشویم. مرکز اعصاب بواسطه اراده احکام خود را صادر کرده و آلات تلفظ را بکار میانندازد. آنوقت لفظ بوجود میآید و بعبارت ساده کلمه گفته می شود. باین جهت است که می گویند **کلمه لفظی است که دلالت بر معنی کند.**

بعبارت دیگر کلمه با شروط ذیل تحقق پیدا میکند:

- ۱ - کلمه باید مقرون بتلفظ باشد.
- ۲ - ما و دیگران آن را استماع کنیم (مگر آنکه طرف فاقد قوه سامعه باشد).
- ۳ - تلفظ ما در نتیجه تأثیر اراده باشد مثلاً در موقع ترس اگر طفلی فریاد بزند «وای-امان-مادر» و غیره و یا آنکه کسی نیش زنبور بگوید «اوف-وای-سوختم» این الفاظ کلمه نیستند زیرا اراده در اظهار آنها دخیل نبوده بلکه حساسیت موجب اظهار آنها شده است برعکس آنجا که شاعر میگوید «وای اگر از پس امروز بود فدائی» لفظ «وای» کلمه است زیرا توأم با اراده می باشد.
- ۴ - در مقابل تلفظ تصور و فهم موجود باشد پس اگر فی المثل کسی «سوت بزند» یا لفظی را بگوید که در مقابل آن تصویری نداشته باشد کلماتی اظهار نکرده است.
- ۵ - کلمه باید بتنهائی تحت یکی از حالات صرفی درآید مثال «حسن در باغ

است « که «حسن» اسم - «در» حرف اضافه - «باغ» اسم - «است» فعل بوده و از نظر صرفی «یامفردات» حالت هریک معین است .

۶- مقام کلمه در جمله معین باشد مانند مثال فوق که «حسن» مسند الیه - «در» علامت مفعول غیر صریح یا قید - «باغ» مفعول غیر صریح یا قید ممکن - «است» رابطه می باشد پس در جمله فوق چهار کلمه است که هریک دارای حالت صرفی و نحوی می باشند .

خلاصه آنکه کلمه کیفیتی است از نطق و فکر که دارای جنبه تلذذ و مقرون بمعنی و حالت دستوری (صرفی و نحوی) باشد پس اگر کلمه را تنها دارای شکل صوتی بدانیم اشتباه کرده ایم این است که نطق طوطی و آواز مرغان و صدای حیوانات را در ردیف کلام وارد نمیکنند (در این مورد هم بحث است زیرا بعضی از علما میگویند اصوات حیوانات تنها بر اثر حساسیت نیست بلکه توأم با فکر حیوانی است و حیوان هم دارای عقل است لیکن تا وقتی که با فکر حیوان آشنائی نداریم نمیتوانیم صدای حیوانات را نماینده کلام بدانیم.) لفظ بیمعنی روح ندارد و مرده است .

همچنین اگر کلمه دارای حالت صرفی و نحوی نباشد مقامش متزلزل و خودش نامفهوم خواهد بود .

**شکل ظاهر کلمه** - کلمه یا از یک لفظ تشکیل میشود مثل لفظ (آ) در کلمه بازآ (بمعنی برگرد) و لفظ (م) در ترکیب اضافی کتابم (مقصود از لفظ در اینجا صدائی است که در یکی از مخارج تلفظ تشکیل یابد که علامت آن را در نوشتن حرف میگویند مانند حروف الفبا) و ممکن است از چند لفظ تشکیل یابد بشرطی که الفاظ آن در صورت تجزیه فاقد معنی باشد مانند کلمه «کمند» در مصراع بینداخت رستم کمندش بیر که ممکن است آن را بدو جزء قسمت کرد (ک - مند) لیکن اجزاء بدون معنی میشوند و در اینصورت گفته میشود که آن کلمه غیر قابل تجزیه است . ممکن است کلمه قابل تجزیه لفظی هم باشد لیکن اجزاء آن نمیتوانند معنی آن را دارا باشند مثل «گفتگو» که دو قسمت آن «گفت - گو» هیچ یک معنی آنرا که مذاکره و مباحثه باشد نمیدهند و اگر یکی از اجزاء شامل معنی آن شد باید اجزاء دیگر آن معنی را افاده نکنند مانند کلمه فهمیدن که جزء اول «فهم» معنی فهمیدن

را هم میدهد لیکن «یدن» که جزء دوم است آن معنی را شامل نیست.

دو کلمه که بایک‌لفظ ادا شده کلمات جدا گانه محسوب شوند مانند گور «گورخر» و گور «قبر». چنین کلمات در اصل غالباً یک نوع تلفظ نداشته بعد مانند هم شده‌اند. مثل شیر درنده و شیر خوراکی که ابتدا یکی را بایاء مجهول (یاء غیر معروف) تلفظ میکرده‌اند و امروز تاجیکها آنرا مطابق اصل تلفظ می‌کنند و دیگری را بایاء معروف ادا میکرده‌اند و چون الفبای ما یاء مجهول ندارد شیر درنده نیز بایاء معروف ضبط شده و رفته رفته تلفظ قوم نیز تابع تلفظ شکل کتبی آن شده است. چنین کلمات که بایک‌نوع تلفظ ادا میشوند کلمات متشابه نامیده میشوند.

از نظر معنی - کلمه تام یا مستقل گفته میشود در صورتیکه بتنهائی معنی آن مفهوم باشد مانند کتاب - آمدن - شیرین .

کلمه ناقص یا ادات (جزء) نامیده میشود در صورتیکه بکمک کلمه دیگری معنی آن مفهوم شود مانند:

ازو - اگر - آیا - گو (آسمان گو مفروش این عظمت... که کلمه گو در اینجا علامت امر است مانند Let انگلیسی) و غیره .

**یک بحث مختصر** - تمام این تعریف‌هایی را که در مورد کلمه آورده‌ایم در قسمت لفظی بیشتر قابل بحث و اشکال میباشد که برای نمونه در اینجا ایراد میکنیم:

تلفظ کلمه را ممکن است مختصر کرد مثال: کلمات تقی - آقا شیخ هادی - حقیقت را در طهران اینطور مختصر میکنند «گذرتی خان» - خیابان آشخادی - حی غت . کردهای خراسان بجای حسن - محمد میگویند حو - مو . آیا این الفاظ مختصر که در عین حال دارای معنی و حالات صرفی و نحوی میباشد کلمات نیستند؟ .

اینکه سهل است مافرضاً کتاب را مطالعه میکنیم آیا در آنوقت تلفظی در بین هست؟ یا بفکر چیزی که میافیم آیا آن را میگوئیم؛ در چنین موقعی جنبه لفظی کلمه ساقط و جنبه معنوی بحالت صرفی و نحوی و معنی خود باقی و ثابت است. یک مثال دیگر: مانزدیک ایستگاه